

بئاتریس مأمور مخفی عملیات سروته

نویسنده و تصویرگر شیلی یوهانس

مترجم زهرا ساعدی

بهتر از اولی

بئاتریس زینکر سعی کرد آرام باشد. خواهرش، کیت، اصرار داشت که اتوبوس سواری درست به همان اندازه‌ی همیشه طول کشیده، اما امروز انگار یک قرن طول کشیده بود. بئاتریس صورتش را به شیشه چسباند و منتظر شد مدرسه‌ی ابتدایی ویلیام چارلز را ببیند. وقتی اتوبوس از روی دست‌اندازها می‌پرید، همه‌ی فکر و ذکر بئاتریس راز توی کوله‌اش بود و خیلی هیجان داشت که می‌خواست آن را به لنی نشان بدهد.

